

قاعده نفي سبیل

سید مهدی نریمانی زمان آبادی
عضو حلقه علمی افق
دانش پژوه دوره عالی فقه مقارن

چکیده: «نفي سبیل» از مهم‌ترین قواعد فقهی مورد استناد بسیاری از فقیهان شیعه و اهل سنت، به شمار می‌آید. فقیهان از دیرباز این قاعده را مورد کنکاش قرار داده‌اند، اما با توجه به ارزش‌مندی این قاعده و تعیین‌کننده بودن آن در روابط بین‌الملل و ... باید پذیرفت این قاعده جای کار بسیار دارد. نگارنده در این نوشتار پس از تبیین مفاد و مدرک قاعده از منابع امامیه و اهل سنت، به پیشینه تحقیق در این مورد پرداخته است و پس از آن ادله این قاعده و مصادیق و حیطة آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژگان: نفي سبیل، نفي سلطنت، رابطه مؤمن و کافر، قواعد فقهیه، تسلط کافر بر مؤمن، نفي سبیل تشریحی.

مقدمه

در روایت‌های بسیاری مؤمن را مدح شده، عزیز و بارزش می‌بینیم و حتی کافر در مقایسه با مؤمن، به منزله مرده به شمار آمده است. نمونه آن روایت‌هایی است که در ذیل آیه **﴿ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ﴾**^۱ آمده و «الْحَيَّ» را

۱. «و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده خارج می‌سازی» (آل عمران/۲۷).

مؤمن و «الْمَيِّتِ» را کافر دانسته است.^۱

اگر مؤمنین از همان گام‌های نخستین، آموزه‌های دینی را رعایت می‌کردند، دیگر هیچ راهی برای تسلط و سیطره کفار بر مسلمانان وجود نداشت. اگرچه با به کار بستن فرمان‌ها و آموزه‌های اسلامی، از سوی مسلمانان، این جایگاه والا و ارزش‌مند در جامعه برای مؤمن ایجاد نشده است، ولی این شرافت و عزت مسلمان در شریعت مدنظر بوده و مبنایی برای تشریح قاعده «نفی سبیل» واقع شده است. از مهم‌ترین قاعده‌های فقهی مطرح شده توسط بیشتر فقیهان امامیه و اهل سنت، قاعده «نفی سبیل» است، که مفادش همین نکته مهم را پی‌گیری می‌کند. در ادامه مقاله به بررسی جوانب مختلف این قاعده پرداخته می‌شود.

در آمد

در این بخش از مقاله به دو نکته مهم - مفاد و پیشینه قاعده - اشاره خواهد شد.

۱- مفاد قاعده

قاعده «نفی سبیل الکافر علی المؤمن» بر این دلالت می‌کند، که بی‌گمان خداوند متعال در مقام تشریح هیچ راهی برای تسلط کافر بر مسلمان قرار نداده است.^۲ البته چنانکه پس از این اشاره خواهد شد، در صورت تحقق «حقیقت ایمان»، این واقعیت در وسعت بیشتری محقق می‌گردد؛ یعنی دیگر دست کافران از مؤمن به طور کلی قطع می‌شود و آنان هیچ راهی برای تسلط بر مؤمن در امور مختلف نمی‌بایند.

۲- پیشینه قاعده و تحقیق در مورد آن

متن این قاعده در زمان استقرار حکومت نبوی ﷺ در مدینه نازل شده است، همان زمان که مسلمانان دارای شوکت و حکومت مستقلی بودند و برای تنظیم صحیح ارتباطها با دیگر ملل و ادیان نیازمند قواعدی بودند تا به خوبی از اهرم روابط با همسایگان بهره‌برداری کنند، چنانکه پس از مدت کوتاهی استقرار در مدینه، حضرت محمد ﷺ دست به نامه‌نگاری زد و با نامه‌هایی جداگانه، حاکمان بزرگ زمان خویش را به دین مبین اسلام فراخواند.

پس این قاعده در تنظیم روابط و امور سیاسی - اجتماعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و به همین علت از دیر هنگام در تفسیر و فقه، مورد استفاده قرار گرفت.

۱. شیخ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۲۳۷؛ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ج ۲، ص ۱۵۴.
 ۲. سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۶۲.

اگرچه قاعده نفی سبیل - چنانکه در ادامه به منابع آن اشاره خواهد شد - از دیرباز مورد بحث و استناد فقها و مفسران شیعه و اهل سنت بوده است، اما باید پذیرفت از این قاعده در باب‌های پراکنده فقهی بهره جست‌ه‌اند و مباحث مربوط به این قاعده بسیار پراکنده است و تاکنون سهم این قاعده از آثار نگاشته شده در قواعد فقهی بسیار اندک و ناچیز است. البته امروزه با توجه به جایگاه ویژه این قاعده در مسائل سیاسی، اجتماعی و روابط بین‌الملل عنایت ویژه‌ای به این قاعده شده و چند پایان‌نامه در سال‌های ۷۹ تا ۸۱ در مورد آن به رشته تحریر در آمده است.^۱

در سال ۱۳۸۶ نیز مقاله «قاعده نفی سبیل و نقش آن در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی» به قلم «دکتر محمدابراهیم مال‌میر» نوشته شده که در این سیاهه از برخی مطالب آن با اجازه نگارنده، استفاده شده است.

گفتنی است که در برخی کتاب‌ها مانند «القواعد الفقهیة» اثر مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی به این قاعده پرداخته شده، ولی هنوز کار بسیار کمی در این مورد انجام شده است و با توجه به عناوین مقالات، به خوبی درمی‌یابیم این قاعده در ابواب مختلف فقهی، حقوقی و سیاسی قابل جریان است و با منقح شدن موضوعات مرتبط با آن، بی‌گمان شاهد گسترش استفاده و استناد به این قاعده خواهیم بود.

مدرک قاعده در منابع شیعی، اهل سنت و حقوقی

مجموعه دلایلی که برای اثبات قاعده «نفی سبیل» اقامه شده است، به دو دسته کلی تقسیم می‌شود؛ نخست: ادله لفظی؛ دوم: ادله لیبی.

در ادامه به تفصیل موارد مذکور بحث و بررسی می‌شود.

۱- ادله لفظی

الف. ادله قرآنی

برای استدلال به کتاب خدا، در حجیت این قاعده، چند آیه از قرآن به عنوان مستند در کتاب‌های مختلف مذاهب هشت‌گانه مشهور اسلامی^۲، وارد شده است که

۱. پایان‌نامه «قاعده نفی سبیل و آثار و لوازم آن در فقه امامیه و اهل سنت»، محمد قهرمان‌نژاد با راهنمایی دکتر محمدعلی راغبی و مشاوره دکتر عبدالله امیری‌فرد، دانشگاه قم، دانشکده ادبیات، ۱۳۸۱؛ پایان‌نامه «بررسی قاعده نفی سبیل و کاربرد آن در روابط بین‌الملل»، رقیه عبادی، دانشگاه امام صادق (علیه السلام)؛ پایان‌نامه «تبعیت دولت اسلامی از تصمیمات مجامع بین‌المللی و رابطه آن با قاعده نفی سبیل»، نوشته شده در دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۰.

۲. رک: منابع مهم مذاهب مختلف:

۲، ص ۱۶۷ و ج ۳، ص ۱۳۹؛ ابن زهره حلبی، غنیه النزوع، صص ۲۱۰، ۲۳۴

عبارتند از:

۱. ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^۱﴾
۲. ﴿لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲﴾
۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ^۳﴾
۴. ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ^۴﴾

از آنجا که صریح‌ترین آیه در این میان، همان آیه نخست است در ادامه به آن پرداخته می‌شود، و دیگر آیات به دلیل اینکه در اثبات این قاعده صریح نیست، به عنوان مؤید مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ترجمه، شرح و شأن نزول

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْتَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^۵﴾

خداوند در این آیه مبارکه پاره‌ای از نشانه‌های منافقان و قسمتی از صفات و

و ۴۰۴؛ ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۸۷، ۹۱ و ۱۸۶؛ محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۴۳۲، ۵۷۶؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۱، ص ۲۳۶، ۴۲۵، ۴۶۳ و ۵۹۰؛ حسن جواهری، جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۴۰۵ و ج ۳۰، ص ۵۱.

شافعی: عبدالکریم رافعی، فتح العزیز، ج ۸، ص ۱۱۰، زکریا انصاری، فتح الوهاب، ج ۱، ص ۲۷۲؛ محمدبن احمد شربینی، الاقتاع فی حل الفاظ ابي شجاع، ج ۱، ص ۲۵۳ و ج ۲، ص ۴۰۵؛ محمدبن احمد شربینی، مغنی المحتاج، ج ۲، ص ۸ و ج ۳، ص ۷۴؛ ابن حجر هیثمی، تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، ج ۲۳، ص ۲۸۴. مالکی: حطاب رعینی، مواهب الجلیل، ج ۷، ص ۳۸۷؛ دسوقی، حاشیه دسوقی، ج ۴، ص ۴۱۶؛ ابوالبرکات، الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۳۸۷؛ ابن رشد الحفید، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۲، ص ۲۸۷ و ۲۹۵؛ شیخ علیش محمّد مالکی، منح الجلیل فی شرح مختصر خلیل، ج ۶، ص ۲۸۷؛ ج ۱۴، ص ۲۵۱؛ ج ۱۶، ص ۱۴۹. حنفی: سرخسی، المبسوط، ج ۱۰، ص ۵۲؛ ج ۱۳، ص ۱۳۰ و ۱۳۴؛ ابوبکر کاشانی، بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۳۹، ۲۵۳ و ۲۷۲؛ ج ۱، ص ۱۵۳؛ ماردینی، الجوهر النقی، ج ۸، ص ۱۸۹. حنبلی: ماوردی، الاقتاع، ج ۱، ص ۲۵۳؛ ابن مفلح مقدسی، الفروع، ج ۱۱، ص ۴۰۵؛ بهوتی، کشف القناع، ج ۳، ص ۱۳۱، ۲۱۰، ۳۸۵ و ۵۲۱؛ ج ۴، ص ۳۲۶ و ۶۴۵. زیدی: احمد مرتضی، شرح الأزهار، ج ۴، ص ۳۶۶، ۴۴۳ و ۵۶۴. ظاهری: ابن حزم، المحلی، ج ۷، ص ۳۱۸؛ ج ۹، ص ۲۰۸، ۲۲۶ و ۴۴۹؛ ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ ج ۱۱، ص ۳۹ و ۳۳۸.

۱. «خداوند هیچ راه تسلطی برای کافران علیه مسلمانان قرار نداد» (نساء/۱۴۱).

۲. «سست و اندوهناک نشوید، چون اگر مؤمن باشید، همیشه غالب هستید» (آل عمران/۱۳۹).

۳. «کسانی که ایمان آوردند و کردار شایسته داشتند، بهترین افراد هستند» (البینة/۷).

۴. «بزرگی، تنها مخصوص خدا و پیامبرش و مؤمنان است» (المنافقون/۸).

. نساء/۱۴۱.

اندیشه‌های پریشان آنان را چنین بازگو کرده است: «اینان کسانی هستند که اگر پیروزی نصیب مسلمانان شود، می‌گویند مگر ما با شما نبودیم؟ و اگر به کافران بهره‌ای از پیروزی رسد می‌گویند مگر ما پشتیبان شما نبودیم و به کمک و یاری شما برنخاستیم؟ چنین است که هر دو دسته را فریب می‌دهند، ولی خداوند هنگام رستاخیز دربارهٔ خیانت‌هایی که این مردم منافق در مورد مسلمانان به کار می‌برند داوری می‌کند و هیچ‌گاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نمی‌کند».

علی‌بن‌ابراهیم در تفسیرش شأن نزول آیه را چنین بیان کرده است: این آیه دربارهٔ عبدالله بن ابی - رئیس منافقان - و یارانش نازل شد که در جنگ احد با پیغمبر اکرم ﷺ شرکت نکردند و به دنبال این بودند که اگر مسلمانان در جنگ پیروز شدند، به ایشان بگویند: مگر ما همراه شما نبودیم؟ و اگر کفار پیروز شدند به آن‌ها بگویند: ما اسرار مسلمین را به شما می‌رساندیم. سپس خداوند، این آیه شریفه را نازل کرد.^۱

برداشت‌های مفسران

از آنجا که لحن آیه به صورت اخباری است و نمی‌شود خبری که خدا داده، دروغ باشد، مفسران در تبیین آن، برداشت‌های مختلفی - به قرار زیر - داشته‌اند:
نخست: خداوند در برهان برای کافران راهی قرار نداده است که علیه مسلمانان باشد؛ در واقع برهان قاطع، تنها در دست مسلمانان است.

دوم: آیه شریفه وعده‌ای دنیوی است و از باب تشریح نیست و با امور اخروی نیز نمی‌باشد. مراد از کافران و مؤمنان به قرینه قصه و داستان آیات قبل و صدر آیه، همان دو طائفه معهود می‌باشد که خداوند در روزگار حضور رسولش پیروزی را برای مؤمنان قرار داد و ریشهٔ کافران را قطع کرد. عده‌ای اسیر و جمعی کشته شدند و بقیه هم به اسلام گرویدند و یاوران دین شدند. اگر کسی بگوید: مراد از «الکافرین» و «المؤمنین» عام است، در جواب پاسخ می‌توان گفت: مقصود آیه، مؤمنان خالص و زبده است که ایمان را در تمام حالات زندگی و روحیات خود جاری کرده‌اند. پس اگر مؤمنان بر این حالت استقامت داشته باشند کافران را بر آن‌ها سبیلی نیست.^۲

ناگفته روشن است، با توجه به این برداشت‌ها، نمی‌توان از آیه شریفه هرگونه تسلط

۱. علی‌بن‌ابراهیم القمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۹.
 ۲. ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ج ۴، ص ۲۷۸.

کفار بر مؤمنین را به طور حداکثری نفی کرد، ولی باید دانست، در تفسیر این آیه، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد، که می‌گوید:

خداوند در شریعت اسلامی، حکمی به سود کافران و زیان مسلمانان وضع نکرده است، پس اگر چنین حکمی هم به دست ما رسید، باید آن را خلاف شرع بدانیم.^۱

به خوبی معلوم است که این برداشت راه را برای جعل قاعده فقهی مورد نظر، بهترین برداشت است که در ادامه مقاله نیز از این برداشت استفاده می‌کنیم.

کیفیت استدلال به آیه

برای استدلال به این آیه شریفه در نخستین گام، لازم است مراد شارع از «سبیل» مشخص گردد. در ادامه، نخست به موارد استعمال این واژه در قرآن و معانی مختلف آن اشاره می‌شود، سپس معنای «سبیل» در این آیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

معانی واژه سبیل

واژه «سبیل» در قرآن برای رساندن معانی مختلفی به کار گرفته شده است. با کمی دقت در موارد استعمالی این واژه در قرآن به خوبی درمی‌یابیم، معنای اصلی «سبیل» همان «راه» است، لیکن با توجه به قراین موجود در کلام معنایش روشن می‌شود. برای مثال «سبیل الله» می‌شود، «راه درست» و یا «سبیل الطاغوت» می‌شود «بی‌راهه». در موارد استعمال لفظ «سبیل» با «علی»، معنای «غلبه»، «استیلاء»، «قهر» و «حجت» فهمیده می‌شود، چنانکه ابن عباس نیز در آیه مورد بحث، واژه را به معنای «نصرت» و «ظهور» دانسته است^۲ و سمرقندی نیز آن را «دولت دائمه»^۳ و رازی به معنای «قدرت»، «مطالبه» و «الزام»^۴ دانسته است.

۱. در مجموع، ۹ برداشت مختلف توسط مفسران ذیل این آیه مطرح شده است که برای دست‌یابی به آن‌ها ر.ک: جرجانی، آیات الأحکام، ج ۲، ص ۱۵۱؛ محمّدجواد بلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۱۵۲ و ۳۰۰؛ محمدبن عبدالله ابن عربی، احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۰؛ احمدبن علی جصاص، احکام القرآن، ج ۳، ص ۲۷۹؛ محمدبن احمد قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص ۴۲۱؛ سید محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۱۶۸؛ جوادبن سعید کاظمی، مسالک الأفهام الی آیات الأحکام، ج ۳، ص ۵۲؛ محمدبن عمر فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۶۴؛ ج ۱۶، ص ۱۲۳؛ علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۶۴؛ ج ۵، صص ۱۱۶ و ۱۹۰.

۲. شیخ طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲، ابن الجوزی، زاد المسیر، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. ابولیت سمرقندی، تفسیر سمرقندی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۴. فخرالدین رازی، تفسیر رازی، ج ۸، ص ۱۰۹.

با توجه به نکات بیان شده، به راحتی می‌فهمیم در این آیه، غلبه، قهر و حکومت کفار بر مسلمانان نفی شده و راهی برای استیلاء و قدرت یافتن کافران بر مسلمانان وجود ندارد.

با توجه به برداشت‌های هشت‌گانه از آیه شریفه چند نکته به ذهن می‌رسد:

۱. مراد از سبیل، حجّت گفتاری و برهانی است؛
 ۲. مراد از «الکافرین» و «المؤمنین» بعضی از آن‌ها می‌باشد؛
 ۳. با توجه به صدر آیه و روایت حضرت علی علیه السلام، مراد روز قیامت است.
- پاسخ اشکال اول:** دلیلی برای تخصیص دادن «سبیل» در آیه شریفه به «حجّت» نیست، چون نکره در سیاق نفی، دلالت بر عموم دارد و شامل هرگونه سبیلی می‌شود، که پیش از این نیز بیان شد.

پاسخ اشکال دوم: با توجه به عدم حجّیت سیاق نزد مشهور فقیهان شیعه، سیاق و شأن نزول آیه نمی‌تواند مخصّص آیه باشد، و تنها به عنوان مؤید می‌تواند ایفای نقش کند، پس هیچ دلیلی برای مقید ساختن «المؤمن» و «الکافر» وجود ندارد و حتی خلاف ظاهر آیه است؛ چون همان‌طور که گذشت، آیه در مقام ضرب القاعده است و الفاظ آن از تخصیص ابا دارد و نیز با توجه به اصل استغراقی بودن «ال»، راهی برای تخصیص وجود ندارد.

پاسخ اشکال سوم: تقدّم آن فراز از آیه دلیلی بر تخصیص آیه نمی‌شود، چون مورد نمی‌تواند مخصّص باشد و روایت منقول هم ضعیف است و دلالت آن در مورد زمان تحقّق نفی سبیل، تکوینی و غلبه خارجی است^۱، یعنی حضرت علی علیه السلام زمان پیاده شدن کامل مفاد آیه را در قیامت معرفی کرده است.

اکنون که وجوه گوناگونی گفته شد، به نظر می‌آید درباره این فراز از آیه باید گفت:

- ۱- جمله اخیر آن به صورت یک قاعده می‌باشد و در مقام انشا است.
 - ۲- صدر باعث تخصیص ذیل نمی‌شود.
 - ۳- مراد، تنها برخی از کافران یعنی منافقان نیست.
 - ۴- مراد از جعل در آیه شریفه، جعل تشریحی است.
- در نتیجه یک قاعده کلی از این فراز به دست می‌آید، یعنی خداوند هیچ‌گونه حکمی

۱. محمّد فاضل لنکرانی، قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۳۷.
مراد مورد غالبی در خارج و عالم واقعیت است.

را که باعث قهر و غلبه کافران بر مسلمانان شود، جعل و تشریح نکرده است.

۲. سنت

روایتهای بسیاری از زبان قرآن ناطق در مورد این بحث وارد شده است همچون:

- پیامبر اکرم ﷺ: «الإسلام يعلو و لا يعلى عليه و الكفار بمنزلة الموتى لا يحجبون و لا يورثون»^۱؛ «اسلام بالا می‌رود، ولی بر آن غلبه نمی‌شود. کافران همانند مردگان هستند که حاجب ارث نیستند و ارث هم نمی‌برند».

- حضرت محمد ﷺ: «الحق يعلو و لا يعلى عليه»^۲؛ «حق بلند است و چیزی بر آن برتری نمی‌یابد».

- رسول اعظم ﷺ: «المؤمن عزيز في دينه»^۳؛ «مؤمن در دین خود عزیز است».
- رسول الله ﷺ: «الإسلام يزيد و لا ينقص»^۴؛ «اسلام به حقوق می‌افزاید و چیزی نمی‌کاهد».

- امام صادق ﷺ: «إن الله فوّض إلى المؤمن أموره كلها و لم يفوّض إليه أن يكون ذليلاً»^۵؛ «خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده است، لیکن به دست او نیست که ذلیل شود».

- امام صادق ﷺ: «و الإسلام يزيد المسلم خيراً و لا يزيد شراً»^۶؛ «اسلام برای مسلمانان خیر می‌افزاید و برای او شر نمی‌افزاید».

مهم‌ترین حدیث مورد استشهاد در بحث، همان روایت: «الإسلام يعلو و لا يعلى عليه، و الكفار بمنزلة الموتى لا يحجبون و لا يورثون». این حدیث از چند بخش تشکیل شده است:

۱. «الاسلام يعلو»؛

۲. «ولا يعلى عليه»؛

۱. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۲. شیخ مفید، مسألان فی النص علی علی ﷺ، ج ۲، ص ۴، محمد صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۵، ص ۹۹.

۳. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ شیخ صدوق، مصادقة الاخوان، ص ۴۸.

۴. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴؛ سید مرتضی، الانتصار، ص ۵۹۱؛ همو، الناصرات، ص ۴۲۳.

۵. شیخ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۶۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۱، ص ۱۷۹.

۶. شیخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۳۴؛ شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۱۰.

۳. «فالكفار بمنزلة الموتى»؛

۴. «لا يحجبون و لا يورثون».

ظاهر فراز اول و دوم، خبر دادن از علو اسلام در آینده است، اما با توجه به فراز سوم و چهارم باید گفت، این روایت در مقام انشا است و منظور از «اسلام»، مسلمانان است. در مراد این روایت چند احتمال وجود دارد:

نخست: خبری بودن جمله، چون با توجه به «یعلو» ظاهر فراز نخست، اثبات برتری اسلام در حال و آینده است؛ یعنی لفظ مضارع اعم از فعل دائمی یا موقت است و فقره دوم عدم برتری دیگران بر مسلمانان را به طور مطلق زمانی - خواه گذشته یا حال یا آینده - بیان می‌کند. پس باید گفت: نفی مطلق برتری کفار بر مسلمانان، دلالت بر عمومیت و دوام آن می‌کند و چون معارضی هم در کلام برای شمول زمانی آن وجود ندارد، برتری مسلمان بر کافر دائمی است و هیچ‌گاه کافر برای سلطه بر مسلمان راهی ندارد؛ اما در عالم واقع خلاف آن را مشاهده می‌کنیم، یعنی کفار بر مسلمانان غلبه دارند. اشکال این احتمال آن است که این کار، وظیفه شارع نیست و در ضمن این مسئله نیز محقق نشده و از آن جا که شارع دروغ نمی‌گوید، پس باید وجه دیگری برگزید.

دوم: انشایی بودن جمله، که به گفته برخی پژوهش‌گران معاصر بهترین راه صحیح بودن جمله بالا، انشایی بودن آن است.^۱ در واقع این کلام از رسول گرامی برای خبر دادن از برتری اسلام بر سایر ادیان نیست، بلکه این سخن به صورت انشا از سوی نبی اکرم ﷺ صادر شده است. در واقع این جمله اگرچه حالت خبری دارد، ولی به معنای آن است که در خارج، باید اسلام و مسلمین نسبت به دیگران برتری کامل داشته باشند. حال که حدیث از نظر دلالت تمام است، سند آن مطرح می‌شود. این حدیث از نظر سندی اشکال دارد، اما ضعف سند حدیث به واسطه شهرت عملی آن در میان اصحاب، جبران می‌شود.^۲

با توجه به این نکات باید گفت: کافر هیچ علوی بر مسلمان ندارد، پس در مقام تشریح هیچ حکمی نباید سبب برتری کافر بر مسلمان شود، بلکه همیشه باید برتری مسلمانان بر کفار رعایت شود.^۳

۱. میر عبدالفتاح حسینی مراغی، العناوین الفقهیة، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲. محمد فاضل لنکرانی، قواعد فقهیة، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. همان.

بقیه روایتها نیز به عزیز بودن مؤمن اشاره دارد و همین عزیز بودن وی در نگاه شارع، دلیل مهمی برای قرار ندادن راه سلطه کافر بر مؤمن به شمار می آید. لازم به یادآوری است هرچند این احادیث از نظر سندی وضعیت مناسبی ندارد، اما با توجه به موافقت آن با کتاب الله و نیز عدم مخالفت با حکم عقل و عمل اصحاب و شهرت روایی آن میان فقهای شیعی و اهل سنت، می تواند به عنوان مؤید آیه های قرآن و روایت نبوی مطرح شود.

۲- ادله لیبی

۱. عقل

در تبیین دلیل عقلي قاعده «نفي سبيل» چنین بیان شده است: شرافت و عزت اسلام، علت تامه و مقتضی آن است که در احکام و شرایع خود حکمی قرار ندهد که موجب ذلت مسلمان و حقارت او در مقابل کافر شود، چون خداوند فرموده است: ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ پس چگونه ممکن است حکمی را جعل کند که مخالف عزت و شرافت مؤمن باشد؟^۲ در واقع جعل شرافت برای کافر در مقابل مؤمن، نقض غرض را به همراه دارد و نقض غرض نیز از خداوند به دور است، چون هیچ حکیم و خردمندی کاری نمی کند، که هدف نهایی خویش را از بین ببرد.

۲. مناسبت حکم و موضوع

مناسبت حکم و موضوع می تواند دلیل قاعده نفي سبيل باشد. بدین معنی که شرف اسلام و عزت آن اقتضا می کند، بلکه علت تامه است. برای اینکه خداوند متعال در احکام خود چیزی را جعل نکند که زمینه ذلت مسلمانان را فراهم آورد. وقتی خداوند متعال در قرآن فرموده: ﴿لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳ پس چگونه ممکن است که خداوند حکمی را جعل کند و یا حکمی را تشریح کند که سبب علو کافران بر مسلمانان باشد و لازم باشد بر مسلمان که آن را اطاعت کند و امتثال نماید و در نتیجه کافران عزیزتر باشند و مسلمانان ذلیل باشند. خداوند متعال در آیه شریفه سابق عزت را برای خودش، رسول و مؤمنان منحصر کرده و انصاف این است که فقیه، بعد از تأمل

۱. «بزرگی، تنها مخصوص خدا، پیامبرش و مؤمنان است» (المنافقون/N).

۲. سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۹۲.

۳. «بزرگی، تنها مخصوص خدا، پیامبرش و مؤمنان است» (المنافقون/N).

در آنچه ذکر شد، قطع پیدا می‌کند به این که خداوند این گونه حکمی را جعل و تشریح نمی‌کند که مسلمان نسبت به کافر همچون حیوان تلقی شود. این گونه استخراج حکم شرعی براساس ظن و گمان نیست که ادله ناهیه از ظن آن را شامل شود پس افترا بر خداوند نخواهد بود، بلکه از قبیل تنقیح مناط قطعی و استظهار از ادله قطعی خواهد بود و این وجه، بهترین دلیل بر استدلال و اثبات این قاعده می‌باشد که انسان به آن اطمینان پیدا می‌کند.^۱

۳. اجماع

اجماع محصل و قطعی فقیهان و مفسران شیعه و اهل سنت، بر این است که در اسلام هیچ حکمی برای تسلط یافتن کافر بر مؤمن وجود ندارد، چون این کار سبب خفت و خواری مسلمان در برابر کافر می‌گردد.^۲ حتی برخی چنین ادعا کرده‌اند که اجماع‌های منقول به صورت مستفیض - و شاید - متواتر از امامیه در این زمینه وجود دارد، این اجماع با شهرتی بزرگ نیز تأیید می‌شود که نزدیک است آن را در ضروریات دین جای دهد.^۳

اگرچه برخی از نویسندگان به اجماع نیز تمسک جسته‌اند^۴، لیکن این اجماع مدرکی است و هیچ ارزشی به همراه ندارد.

قلمرو قاعده

در این بخش از مقاله به مباحثی از قاعده «نفی سبیل» اشاره می‌شود تا قلمرو قاعده، روشن شود؛ مباحث مطرح شده عبارت است از:

۱. جایگاه قاعده؛

۲. استثناهای قاعده؛

۳. تنافی با سایر قواعد؛

۴. مصادیق قاعده.

در ادامه به هر یک از این نکته‌ها اشاره می‌شود.

۱. سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۶۱؛ محمد علی انصاری، الموسوعة الفقهية الميسرة، ج ۳، ص ۲۸۶.

۳. میر عبدالفتاح حسینی مراغی، العناوين الفقهية، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. محمد ابراهیم مال میر، قاعده نفی سبیل و نقش آن در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی، ص ۱۷.

۱- جایگاه قاعده

قاعده «نفی سبیل» بر ادله احکام واقعی و اطلاق آنها حاکم است.^۱ یعنی برای مثال: آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»^۲ از ادله احکام واقعی است که مفاد آن، بر این دلالت می‌کند که در ارث بردن، فرزندان پسر، دو سهم و فرزندان دختر، یک سهم می‌برند. برای مثال اگر جواد فوت کرد و دوازده میلیون تومان داشت و یک دختر و یک پسر از او ارث می‌بردند، باید به دختر چهار میلیون تومان و به پسر هشت میلیون تومان بدهند، حال اگر پسر جواد، کافر باشد، اگرچه سهم او از ارث هشت میلیون تومان است، ولی با توجه به قاعده نفی سبیل آن شخص نمی‌تواند ارث ببرد و لازم است همه اموال، به دختر او برسد.

در واقع آیه ارث به طور مطلق سهمیه هر شخص از ما ترک میت را معین کرده است، اما مفاد قاعده «نفی سبیل» اطلاق آن را از میان برمی‌دارد و سهمیه‌های مشخص شده در آیه ارث را مختص کسانی می‌داند که مسلمان هستند، زیرا شخص کافر نمی‌تواند از مسلمان ارث ببرد.

۲- استثنای قاعده

از این قاعده مواردی استثناء شده است؛ یعنی اگرچه ظاهراً مشمول این قاعده می‌شود، لیکن فقیهان به خاطر اینکه گاه تسلط کافر بر مسلمان سبب عزت مسلمان می‌شده است، در آن موارد این قاعده را اجرا نکرده‌اند، به عنوان نمونه:

گاهی عبد مسلمان، اگر در ملکیت کافر درآید به طور طبیعی آزاد می‌شود، مانند کنیزی که امّ ولد است و پس از فوت شوهرش، به عنوان ارث به فرزندش که کافر است، می‌رسد و از آنجا که کسی مالک مادرش نمی‌شود، آزاد می‌شود.^۳

خریدار عبد مسلمان، بر خریدار کافر به نحو شرط نتیجه شرط کند که این عبد را آزاد کند. در این صورت از تحت عموم قاعده تخصصاً خارج است.^۴

۳- تنافی با سایر قواعد

این قاعده تا زمانی قابل اجرا است که با مصلحت بلندمدت مؤمنان در معارضه نباشد، از این روی، در جایی که مصلحت اقتضا کند، یکی از مؤمنان یا همه آنان مسلط

۱. سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. «سهم پسر - از میراث - همانند سهم دو دختر است» (نساء/۱).

۳. سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۱۷۱.

. همان، ص ۱۷۲.

شدن کفار بر ایشان به صورت مدّتدار و موقت، بی‌اشکال است.

	تنافی «نفی» سبیل» با	مثال	مقدم	دلیل تقدم
۱	عموم و اطلاق ادله عموم ادله صحت بیع، وجوب وفا به عقود، عموم «التاس مسلطون علی أموالهم» و ...	عموم ادله صحت بیع، وجوب وفا به عقود، عموم «التاس مسلطون علی أموالهم» و ...	نفی سبیل	حکومت
۲	استصحاب	استصحاب زوجیت برای مرد مرتد	نفی سبیل	حکومت
۳	سه اصل عملی دیگر	صاله الاشتغال در قرارداد تسلط کافر بر مسلمان	نفی سبیل	حکومت
۴	ضرر به مسلمانان	تسلط کافر بر مؤمن برای آموزش نظامی	نفع مسلمانان	اهمیت ملاک
۵	اصالة الید	عبد مسلمان در دست کافر	نفی سبیل	اعاره
۶	ملکیت غیر مستقر	کار کردن در شرکت کافر	ملکیت نامستقر	خروج تخصی از تسلط
۷	اجاره	اجیر شدن مسلمان برای کافر	بستگی دارد به تحقیر شدن یا نشدن مسلمان	
۸	رهن	رهن گذاشتن وسیله نزد کافر	بستگی دارد به تحقیر شدن یا نشدن مسلمان	
۹	اعاره	عاریه گرفتن وسیله‌ای از کافر	بستگی دارد به تحقیر شدن یا نشدن مسلمان	
۱۰	ودیعه	سپرده‌گذاری نزد کافر	بستگی دارد به تحقیر شدن یا نشدن مسلمان	
۱۱	استیداع	سپرده گرفتن از کافر	بستگی دارد به تحقیر شدن یا نشدن مسلمان	
۱۲	وقف	وقف بنده مسلمان برای کافر	نفی سبیل	حکومت

۴- مصادیق قاعده

در این بخش از مقاله سه‌گونه از مصادیق قاعده نفی سبیل، مورد اشاره قرار می‌گیرد:

نخست: مصادیق فقهی؛

دوم: مصادیق سیاسی - اجتماعی؛

سوم: مصادیق حقوقی در قوانین جمهوری اسلامی ایران.

نخست: مصادیق فقهی

برخی به طور مطلق هر نوع تسلط کافر بر مسلمان را نفی کرده‌اند، خواه از راه بیع، اجاره و رهن باشد یا غیر آن.^۱

در مقاله قاعده نفی سبیل و نقش آن در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی، چندین

۱. جوادبن سعید کاظمی، مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، ج ۳، ص ۵۳.

مورد از مصادیق اجرای این قاعده در فقه امامیه و اهل سنت احصا شده، ولی منبع هر قول مشخص نشده است؛ این موارد عبارت است از:

الف. جایز نبودن تملک کافر بر مسلمان^۱، اعم از تملک اختیاری مانند: خرید، صلح، هدیه، دفع عوض دین، ضمان، وصیت، اجاره، عاریه، رهن، ودیعه. تملک قهری همانند: ارث، وقف.^۲

ب. عدم ثبوت ولایت کافر بر مسلمان^۳ اعم از صغیر، مجنون، سفیه، اوقاف^۴ و اموات.

ج. عدم ثبوت حق کافر بر مسلمان از سوی خدا مانند: زکات، خمس، کفاره و صدقات.

د. کافر بر مسلمان حقی در مسائل اجتماعی و اقتصادی ندارد^۵؛ همانند: نکاح زن مسلمان^۶، حق قصاص در قاتل مسلمان^۷، حق قضاوت و داوری، - اگرچه دیگر شرایط را دارا باشد - وصی مسلمان میت، وکالت از مسلمان^۸، حق شفعه^۹، ارث از مسلمان^{۱۰}، مانع نشدن از وراثت طبقه‌های دیگر، فسخ عقد نکاح در موردی که مرد مرتد شود.

ه. عدم ثبوت اذن پدر کافر^{۱۱} در مواردی چون: نکاح دختر باکره، صحت نذر، عهد، قسم پسر، عبادات، ازدواج.

و. صحیح نبودن فروش، اجاره، رهن برخی موارد به کافر؛ چون: قرآن، کتابهای

۱. امیرعبدالفتوح حسینی جرجانی، آیات الأحكام، ج ۲، ص ۱۵۱؛ احمدبن علی جصاص، أحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۷۹؛ قطب‌الدین سعیدبن هبة‌الله راوندی، فقه القرآن فی شرح آیات الأحكام، ج ۲، ص ۵۷ و ۲۱۳؛ جوادبن سعید کاظمی، مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، ج ۳، ص ۵۳؛ صدیق حسن‌خانی هندی، نیل المرام من تفسیر آیات الأحكام، ص ۲۱۹.

۲. محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیة، ص ۲۵۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۵۱.

۵. احمدبن علی جصاص، أحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۷۹.

۶. همان؛ قطب‌الدین سعیدبن هبة‌الله راوندی، فقه القرآن فی شرح آیات الأحكام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ جوادبن سعید کاظمی، مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، ج ۳، ص ۵۳.

۷. سید محمد صدیق قنوجی، نیل المرام من تفسیر آیات الأحكام، ص ۲۱۹؛ محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیة، ص ۲۵۲.

۸. قطب‌الدین سعیدبن هبة‌الله راوندی، فقه القرآن فی شرح آیات الأحكام، ج ۲، ص ۲۱۳.

۹. محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیة، ص ۲۵۱.

۱۰. سید محمد صدیق قنوجی، نیل المرام من تفسیر آیات الأحكام، ص ۲۱۹.

۱۱. احمدبن علی جصاص، أحكام القرآن، ج ۳، ص ۲۷۹؛ محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیة، ص ۲۵۰.

حدیث، تفسیر، ادعیه و مواعظ، ضریح قبور ائمه علیهم السلام، پرده کعبه، زمین حرم الهی و اماکن مقدسه»^۱.

گفتنی است ابوحنیفه و طرفداران وی؛ خلاف این سخن را مدعی شده‌اند؛ یعنی فتوا داده‌اند مسلمان قاتل اگر کافر ذمی را کشت، کشته می‌شود، ولی در برابر کافر حربی کشته نمی‌شود.^۲

برخی از موارد بیان شده، غیر از قاعده نفی سبیل، ادله نقلی دیگری دارد، اما با توجه به اهمیت این قاعده، به عنوان مصادیق این قاعده برشمرده شده است.

دوم: مصادیق سیاسی - اجتماعی

در زمان مشروطیت، میرزای شیرازی بزرگ (۱۳۱۲ ه.ق) - معروف به مجدد شیرازی - وقتی احساس کرد امتیاز تنباکو به دولت انگلیس، باعث استعمار ملت ایران می‌شود، دستور حرمت تدخین را صادر کرد. در واقع این کار اگرچه در آن زمان یکی از مواد مصرفی مورد ابتلای مسلمانان به شمار می‌آمد، لیکن بدان علت که سبب تسلط بیگانگان بر مسلمانان را همراه داشت، باید تحریم می‌شد.

مفاد این قاعده را می‌توان دلیل مخالفت علما و مراجع عالی قدر با طرح کاپیتولاسیون یا مصونیت اتباع آمریکایی در ایران دانست، چون این طرح موجب ایجاد غلبه کافران بر مسلمانان به طور حداکثری می‌شد. امام خمینی نیز در صدر اطلاعیه‌ای - در سال ۱۳۴۳ به مناسبت مردود دانستن کاپیتولاسیون - همین فراز از آیه شریفه را نگاشته بود.

تلاش آیت‌الله کاشانی برای ملی شدن صنعت نفت در ایران در حقیقت واگو کردن همین نفی سلطه بیگانگان بر مسلمانان و اموال آن‌ها می‌باشد.^۳

سوم: مصادیق حقوقی در قوانین جمهوری اسلامی ایران

در این بخش از مقاله رد پای قاعده «نفی سبیل» در قوانین موضوعه زیر مورد اشاره قرار می‌گیرد؛

۱. قطبالدین سعیدبن هبئه‌الله راوندی، فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام، ج ۲، ص ۵۷، سید میرزا حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۶۵، محمد ابراهیم مال میر، قاعده نفی سبیل و نقش آن در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی، ص ۲۰.

۲. شمس‌الدین سرخسی، المبسوط، ج ۲۶، ص ۱۳۱؛ تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۰۲؛ ابومحمد محمودبن احمد عینی، عمدة القاری، ج ۲، ص ۴۰؛ محمدبن عبدالله ابن العربی، احکام القرآن، ج ۲، ص ۲۲؛ سید عبدالوهاب علوی شعرانی، المیزان الکبری، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. برگرفته شده از محمد حسن ربانی بیرجندی، مقاله «انتظار، امنیت، نفی سبیل»، ص ۲۵.

۱. قانون اساسی؛

۲. قانون مدنی؛

۳. قانون مجازات اسلامی.

در ادامه به مواردی از کاربرد این قاعده در قوانین کشورمان اشاره می‌شود.

۱- قانون اساسی

در قانون اساسی کشورمان، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چنین بیان شده است:

اصل ۱۵۲: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است»^۱.

اصل ۱۵۳: «هرگونه قرارداد که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ، ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است»^۲.

۲- قانون مدنی

قانون‌گذار در تدوین قانون مدنی نیز این قاعده را به کار گرفته است، که برخی از آن‌ها عبارت است از:

ماده ۸۸۱ مکرر (الحاقی ۷۰/۴/۱۴): «کافر از مسلم ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری مسلم باشد، وارث کافر ارث نمی‌برد، اگرچه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشد»^۳.

ماده ۱۰۵۹: «نکاح مسلمه با غیر مسلم جایز نیست»^۴.

ماده ۱۱۹۲: «ولی مسلم نمی‌تواند برای امور مولی علیه خود، وصی غیر مسلم معین کند»^۵.

ماده ۱۳۱۳ (اصلاحی ۷۰/۸/۱۴): «در شاهد، بلوغ، عقل، عدالت، ایمان، و طهارت مولد شرط است»^۶.

۱. حسام قیانچی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۱.

۲. همان.

۳. واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی نگاه بینه، قانون مدنی، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۱۸۶.

۵. واحد پژوهش مؤسسه فرهنگی نگاه بینه، قانون مدنی، ص ۲۰۶.

۶. همان، ص ۲۲۸.

۳- قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی نیز محلّ مناسبی برای اجرای قاعده نفی سبیل به شمار می‌آید، که در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

ماده ۸۲: «حدّ زنا در موارد زیر قتل است و فرقی بین جوان و غیر جوان و محصن و غیر محصن نیست:

الف. زنا با محارم نسبی؛

ب. زنا با زن پدر که موجب قتل زانی است؛

ج. زنا با غیر مسلمان با زن مسلمان که موجب قتل زانی است؛

د. زنا با بی‌عفت و اکراه که موجب قتل زانی اکراه کننده است»^۱.

ماده ۲۰۷: «هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می‌شود و معاون در قتل عمد به سه تا ۱۵ سال حبس محکوم می‌شود»^۲.

ماده ۲۰۹: «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولیّ زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد»^۳.

ماده ۲۱۰: «هرگاه کافر ذمی عمداً کافر ذمی دیگر را بکشد، قصاص می‌شود اگرچه پیرو دو دین مختلف باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد باید ولیّ او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد»^۴.

خوب است بدانیم اگرچه قانون‌گذار در متن قانون، تصریح به کشته نشدن مسلمان برای قتل کافر ذمی، نکرده است، ولی با توجه به مفاد موجود در ماده‌های ۲۰۷، ۲۰۹ و ۲۱۰ به خوبی این مطلب واضح می‌گردد. البته توجه به این نکته خالی از لطف نیست که قانون‌گذار این نکات را در فصل اول کتاب سوم - همان فصل قتل عمد - بیان داشته است لیکن در محلّ اصلی خودش که فصل سوم - شرایط قصاص - است، هیچ اشاره‌ای به این نکته نشده است.

نتیجه

با توجه به نکته‌های بیان شده توسط فقیهان و مفسران، در ذیل آیات و روایات

۱. جهانگیر منصور، قانون مجازات اسلامی، صص ۴۷ و ۴۸.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. جهانگیر منصور، قانون مجازات اسلامی، ص ۷۲.

۴. همان.

موجود برای اثبات قاعده «نفی سبیل» درمی‌یابیم، هیچ حکم شرعی از سوی خداوند قرار داده نشده است که سبب خفت و خواری مسلمان در برابر کافر گردد و خداوند هیچ راه تسلطی برای کافر بر مسلمان را جایز نمی‌داند؛ البته اگر این تسلط سبب خواری و ذلت مسلمان باشد.

از آنجا که این نوشتار مختصر، نمی‌تواند به تمام ابعاد مسئله «نفی سبیل کفار بر مسلمانان» بپردازد، لازم است پژوهش‌گران در نوشتارهای آینده، به مسائلی از این قاعده که بسیار ضروری و نوپدید است، بپردازند، از آن جمله می‌توان به مسائل زیر اشاره کرد:

- تبیین جایگاه «اهل کتاب» نسبت به مسلمانان؛ یعنی آیا اهل کتاب نیز حکم کفار را دارند، یا ایشان به واسطه اقرار به خداوند متعال و پایبندی به مسائل الهی مشمول این قاعده نخواهند شد و یا قائل به تفصیل شویم؟ یعنی در برخی مسائل به کفار ملحق شوند و در برخی مسائل دیگر، حکم کافران بر ایشان بار نمی‌شود؟
- تبیین سیره عملی اهل بیت عصمت و طهارت با کافران، اهل کتاب، و اهل ذمه، در زمان تصدی حکومت و ولایت ظاهری همانند حضرت محمد، امام علی، امام حسن و امام رضا علیهم‌السلام و نیز در زمان زندگی عادی در میان مردم که عنوان حکومتی به دنبال نداشتند همانند حضرت زهرا علیها‌السلام، امام علی علیه‌السلام و دیگر فرزندان ایشان در بیش‌تر عمر مبارکشان.
- پاسخ به تعارض مفاد قاعده مزبور با کرامت انسانی که در جای جای قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام به آن اشاره شده است.
- جهت کاربردی‌تر شدن این قاعده، لازم است آن را از احکام سلطانیه دانست و این قاعده را از جهت «حکم سلطانی» یا «اجازه حکومتی و ولایی» مورد بررسی، تدقیق و کنکاش قرار داد.
- با توجه به مفاد قاعده نفی سبیل، شایسته است مصادیق بارز امروزی «سبیل» و تسلط کفار بر مسلمانان مورد بررسی دقیق قرار گیرد؛ از جمله دادگاه‌های بین‌المللی، احکام صادره از سوی سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، کنوانسیون‌های مختلف جهانی و بین‌المللی، عضویت و فرمان‌های صادر شده از اتحادیه‌ها و تشکلهای المللی همانند اتحادیه اروپا، ناتو و

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم.
 ٢. آلوسی، سيّد محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥ق.
 ٣. ابن بابويه قمي، ابو جعفر محمد بن علي (شيخ صدوق)، مصادقة الاخوان، مكتبة صاحب الزمان (عج)، كاظمين.
 ٤. ابن بابويه قمي، ابو جعفر محمد بن علي (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، تحقيق: علي أكبر غفاري، جامعه مدرسین، قم، ١٤٠٤ق.
 ٥. ابن جوزي، ابو الفرج عبد الرحمن بن علي، زاد المسير في علم التنسير، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٢٢ق.
 ٦. ابن رشد، ابو وليد محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد القرطبي، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ق.
 ٧. ابن عربي، ابو بكر محمد بن عبدالله، احكام القرآن، دار الفكر، بيروت.
 ٨. امام حسن عسكري عليه السلام، تفسير امام عسكري عليه السلام، مدرسة امام مهدي (عج)، قم، ١٤٠٩ق.
 ٩. امين جبل عاملي، سيّد محسن، اعيان الشيعة، دار التعريف، بيروت، ١٤٠٣ق.
 ١٠. انصاري زكريا، فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب، دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
 ١١. انصاري، محمد علي، الموسوعة الفقهية الميسرة، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤١٥ق.
 ١٢. بلاغي، محمد جواد، آلاء الرحمن، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ترجمة: عبدالكريم بي آزار شيرازي، ١٣٥٥ش.
 ١٣. بهبهاني، وحيد، حاشية مجمع الفائدة و البرهان، مؤسسة علامة مجدد و حيد بهبهاني، ١٤١٩ق.
 ١٤. جصاص، احمد بن علي، احكام القرآن، محمد صادق قمحاوي، دار احياء التراث العربي، بيروت.
 ١٥. حائري تهراني، مير سيّد علي، مقتنيات الدرر و ملتقطات النمر، دار الكتب الاسلامية، تهران، ١٣٧٧ش.
 ١٦. حرّ عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، ١٤١٤ق.
 ١٧. حسيني جرجاني، امير ابو الفتوح، آيات الأحكام، انتشارات نويد، تهران، ١٤٠٤ق.
 ١٨. حسيني مراغي، مير عبد الفتاح، العناوين الفقهية، جامعه مدرسین حوزه علمية قم، ١٤١٧ق.
 ١٩. خطاب رعيني، مواهب الجليل لشرح مختصر خليل، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٦ق.
 ٢٠. حقي بروسوي، اسماعيل، تفسير روح البيان، دار الفكر، بيروت.
 ٢١. حلبى، ابن زهره، غنية النزوع، الشيخ ابراهيم البهادري، إشراف: جعفر السبحاني، مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
- . حلبى، ابن ادريس، السرائر، جامعه مدرسین حوزه علمية قم، ١٤١٠ق.

۲۳. حلی، حسن بن یوسف، تذکرة الفقهاء، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۴ق.
۲۴. الخزاعي الشهابوري، حسين بن علي بن محمد بن احمد، (مشهور به ابوالفتوح رازی)، روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن، بنياد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ق.
۲۵. خطيب شربيني، محمد بن احمد، الاقناع في حلّ الفاظ أبي شجاع، دار المعرفة، بيروت.
۲۶. _____، معنی المحتاج إلى معرفة معاني الفاظ المنهاج، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۷ق.
۲۷. داورپناه، ابوالفضل، أنوار العرفان في تفسير القرآن، انتشارات صدر، تهران، ۱۳۷۵ش.
۲۸. دردير، احمد ابوالبركات، الشرح الكبير، دار احیاء الكتب العربية، بیروت.
۲۹. دسوقي، شمس الدين محمد عرفه، حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، دار احیاء الكتب العربية.
۳۰. رافعي قزويني، عبدالکريم بن محمد، فتح العزيز في شرح الوجيز، دار الفكر.
۳۱. راوندي، قطب الدين سعيد بن هبة الله، فقه القرآن في شرح آيات الأحكام، كتابخانه آيت الله مرعشي، قم، ۱۴۰۵ق.
۳۲. ربّاني بيرجندی، محمد حسن، مقالة «انتظار، امنيت، نفی سبيل» مخطوط.
۳۳. سرخسی، شمس الدين، المبسوط، دار المعرفة، لبنان، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۳۴. سمرقندی، ابوليث، تفسير السمرقندی، دار الفكر، بیروت.
۳۵. شاذلي، سيد بن قطب بن ابراهيم، في ظلال القرآن، دار الشروق، بيروت - قاهره، ۱۴۱۲ق.
۳۶. صدر، محمد باقر، دروس في علم الأصول، الحلقة الثالثة، دار الهدى للمطبوعات، قم، ۱۹۷۸م.
۳۷. طباطبائي، سيد محمد حسين، تفسير الميزان، جامعه مدرسین، قم.
۳۸. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۳۹. طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، دار الكتب الإسلامية، قم، ۱۳۹۰ق.
۴۰. طوسي، الخلاف، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۴۱. طوسي، محمد بن حسن، التبيين في تفسير القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۲. طوسي، محمد بن حسن، المبسوط، چاپ دوم، المطبعة الحيدرية، النجف، ۱۳۸۷ش.
۴۳. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تفسير نور الثقلين، اسماعيليان، قم، ۱۴۱۵ق.
۴۴. علم الهدی، سيد مرتضى، الانتصار، مؤسسة نشر اسلامي، قم، ۱۴۱۵ق.
۴۵. _____، مسائل الناصريات، مركز البحوث و الدراسات العلمیة، تهران، ۱۴۱۷ق.
۴۶. علوی شعرانی، سيد عبد الوهاب، الميزان الكبرى الشعرانية في الشريعة المحمدية، دار الفكر، بیروت.
۴۷. عینی، ابو محمد محمود بن احمد، عمدة القاری في شرح البخاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- فاضل لنکرانی، محمد، قواعد فقهیه، مؤسسة فقه ائمة اطهار، قم.

۴۹. فاضل هندی، بهاءالدين محمد بن حسن، كشف اللثام عن قواعد الأحكام، جامعة مدرسين حوزة علمية قم، ۱۴۱۶ق.
۵۰. فخرالدين رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۲۰ق.
۵۱. _____، تفسير رازی، بيروت.
۵۲. قيانچی، حسام، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به انضمام آیات و روایات، انتشارات رادکان، مشهد، ۱۳۸۵ش.
۵۳. قرطبي، محمد بن احمد الجامع لأحكام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ش.
۵۴. قمي سبزواری، علي بن محمد، جامع الخلاف و الوفاق بين الإمامية و بين أئمة الحجاز و العراق، زمينه سازان ظهور امام زمان (عج)، قم.
۵۵. قمي، ابوالحسن علي بن ابراهيم، تفسير القمي، دار الكتاب، قم، ۱۳۶۷ ش، چهارم، سيد طيب موسوی جزایری.
۵۶. قنوجی، سيد محمد صدیق، نیل المرام من تفسير آیات الاحكام، لوح فشرده جامع التفاسیر نور.
۵۷. كاشانی، علاءالدين ابوبكر، بدائع الصنائع فی ترتيب الشرائع، مكتبة الحبيبية، باكستان، ۱۴۰۹ق.
۵۸. كليني، محمد بن يعقوب رازی، الكافي، انتشارات اسلامی، تهران.
۵۹. كاشانی، محمد بن مرتضى، تفسير المعين، كتابخانه آيت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۰ق.
۶۰. ماردینی، علاءالدين بن علي، الجوهر النقي، دار الفكر، لبنان، بيروت.
۶۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول كافي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۲۱ق.
۶۲. مالمیر، محمد ابراهيم، قاعدة نفی سبیل و نقش آن در تحقق اتحاد ملی و انسجام اسلامی، مؤسسه شیفتگان کمال، کرمانشاه، ۱۳۸۶ش.
۶۳. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، تعليقات: سيد صادق شیرازی، استقلال، تهران، ۱۴۰۹ق.
۶۴. مفید، مسئلتان فی النص علی علی (ع)، دار المفید، بيروت، ۱۴۱۴ق.
۶۵. منصور، جهانگیر، قانون مجازات اسلامی، نشر دیدار، ج ۵۲، تهران، ۱۳۸۶ش.
۶۶. الموسوی الجنوردی، سيد ميرزا حسن، القواعد الفقهيّة، مكتبة الصدر، تهران، ۱۳۸۹ق.
۶۷. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، تهران، دار الكتب الاسلامیة، ۱۳۹۸ق.
۶۸. نووی، محی الدین بن شرف، المجموع فی شرح المهذب، دار الفكر، بيروت.
۶۹. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دار الفكر، بيروت.
۷۰. ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، نشر نی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- هندي، صديق حسن خان، نیل المرام من تفسير آیات الأحكام، چاپ سنگی.